

بازخوانی چند مثل از «دره نادره»

محمد پاشایی*

چکیده

«دره نادره» از مهم‌ترین آثار میرزا مهدی خان منشی به شمار می‌آید که دربارهٔ رخدادهای زمان نادرشاه به نثر مصنوع نوشته شده است. میرزا مهدی در نگارش این کتاب بیش از آن که به فکر روایت تاریخ و بازگویی کشاکش‌های سیاسی و نظامی نادرشاه باشد، هم خود را متوجه فضیلت‌مآبی و خودنمایی‌های ادبی کرده است. وی در پرداخت کتاب از واژه‌ها و ترکیبات دشوار تازی و پارسی، آیات، احادیث، امثال و اشعار عرب و صنایع لفظی و معنوی بهره برده است. پژوهش حاضر به بررسی و بازخوانی چند مثل از «دره نادره» و ربط آنها و بررسی آنچه استاد جعفر شهیدی در توضیح و تصحیح امثال ارائه کرده‌اند، اختصاص دارد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که استاد شهیدی در تصحیح و توضیح پاره‌ای از امثال دچار خطا گشته است. همچنین در این مقاله به توضیح و تبیین چند مثل که شهیدی از توضیح آنها صرف نظر کرده است، پرداخته می‌شود.

واژه‌های کلیدی

امثال عربی، دره نادره، میرزا مهدی خان منشی، امثال عربی، نثر متکلف، ریشه مثل.

مقدمه

میرزا محمد مهدی‌خان استرآبادی، از ادبای سده دوازده هـ. ق. و از مشاهیر ایران به شمار می‌رود که از دوران کودکی اش اطلاعات چندانی در دست نیست. میرزا مهدی اهل استرآباد بود و پیشینه خدمتش به دوران شاه سلطان حسین و تهماسب دوم صفوی بازمی‌گردد که مقام منشی‌گری داشت (شعبانی، 1369: 160/2). وی در سال 1148 هـ. ق. زمانی که ملک بر نادر مسلم شد، به منصب منشی‌الممالکی نائل آمد و بعد از آن در همه جا به ثبت وقایع مأمور گشت. از زمان فوت وی اطلاع دقیقی در دست نیست اما مسلم است که وی تا سال 1173 هـ. ق. در قید حیات بوده است. از میرزا مهدی آثار و تألیفاتی به جای مانده است که معروف‌ترین آنها عبارتند از:

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، آذربایجان، ایران m.pashaei@azaruniv.ed

- دره نادره در تاریخ لشکرکشی‌ها و فتوحات نادرشاه افشار با نثری متکلف و مصنوع.
- تاریخ جهانگشای نادری درباره رخدادهای زمان افشاریه و لشکرکشی نادرشاه به هندوستان.
- منشآت شامل مجموعه‌ای از اخوانیات، سلطانیات و دیوانیات که به نام امام قلی میرزا پسر نادر موشح است.
- سنگلاخ، لغتنامه‌ای ترکی است و میرزا مهدی در مقدمه آن گفته که پس از مرور دیوان امیر علیشیر نوایی بر آن شده است تا معانی واژه‌های ترکی آن را توضیح دهد (ر.ک. صفا، 1364: 1085/5).

- مبانی‌اللغه پیش‌گفتاری برای کتاب سنگلاخ و در واقع فصلی از آن تلقی می‌شود (پروین، 1383: 79).

«دره نادره» حاوی اطلاعات ارزشمندی درباره رخدادهای زمان افشاریه از قبیل حوادث مربوط به شورش قوم افغان و استیلای آنها بر اصفهان، سانحه هرات، آشوب‌های مختلف، حوادث مربوط به شورای مغان و به سلطنت رسیدن نادر، رویدادهای بغداد و کشته شدن نادر و احوال اعقاب و اخلاف او و غیره نگاشته شده است. دره نادره دشوارترین و متکلف‌ترین متنی است که به نثر مصنوع نوشته شده است. به قول شهیدی قصد مولف تحریر نثر مشکل و مکلف بوده است و تاریخ‌نویسی برای وی در درجه دوم اهمیت قرار داشته است. «دره نادره» همانند کتاب‌های مشابهش اثری ابتکاری نیست و نویسنده در تحریر این کتاب از کتاب‌هایی که پیش از وی به نثر فنی و مصنوع نوشته شده، متأثر گشته است. کتابی که میرزا مهدی‌خان از آن بیشتر تقلید و اقتباس کرده، آن را سرمشق تحریر خود قرار داده، «تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار» معروف به تاریخ و صاف تالیف عبدالله بن فضل الله ملقب به و صاف الحضرة است (ر.ک. استرآبادی: ید، د).

مقاله حاضر به بازخوانی چند مثل از «دره نادره» که شهیدی از توضیح آنها صرف نظر کرده است و واکاوی آنچه وی در توضیح و تصحیح امثال ارائه کرده است، اختصاص دارد. نتیجه بررسی نشان می‌دهد که شهیدی در تصحیح و توضیح پاره‌ای از امثال به کار رفته در متن کتاب دچار لغزش گشته، راه خطا را پیموده است. جامعه آماری پژوهش حاضر تمامی امثال و حکم به کار رفته در متن «دره نادره» را شامل می‌شود اما چون بررسی تمامی امثال و حکم در قالب مقاله حاضر امکان‌پذیر نیست به بازخوانی چند مثل اکتفا می‌کنیم.

پیشینه پژوهش

کتاب «دره نادره» از آثار تاریخی - ادبی است که به رغم شهرت فراوان، به سبب پیچیدگی‌ها و مصنوع بودن نثر در دوران معاصر توجه پژوهشگران را کمتر به خود جلب کرده است. درباره «دره نادره» مقالاتی چاپ و منتشر شده است که از جمله آنها می‌توان موارد زیر را برشمرد: «دره نادره و اشعار عربی آن» از موید شیرازی، درباره اشعار عربی دره نادره و ترجمه آنها، در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد و مقاله «نگاهی به نثر فنی بر مبنای مقایسه نفثه‌المصدر و دره نادره» از زهرا محمدیان در مجله بهار ادب. در زمینه امثال عربی دره نادره و توضیحات مصحح محترم درباره آنها تاکنون مقاله‌ای منتشر نشده است.

میرزا مهدی در نگارش «دره نادره» حدود ششصد مثل و حکمت عربی به کار برده است که اغلب آنها در ادب فارسی بی‌سابقه اند. هدف این مقاله تامل در تعدادی از امثال و حکم «دره نادره» و بررسی توضیحات شهیدی درباره آن‌ها و در نهایت حل برخی مشکلات در تصحیح این اثر و دریافت معنای جملات آن است.

نقد و بررسی

ابرق من رداء الشجاع (استرآبادی، 1366: 149): نازک‌تر از پوست مار.

مصحح این مثل را به صورت «أَبْرَقُ مِنْ رِدَائِ الشُّجَاعِ» ضبط کرده است. این مثل در مجمع الامثال میدانی به صورت «أَرَقُّ مِنْ رِدَائِ الشُّجَاعِ» ثبت شده است. «قالوا: الشُّجَاعُ ضَرْبٌ مِنَ الْحَيَّاتِ وَرِدَاؤُهُ قَشْرَةٌ وَيُقَالُ أَيْضًا أَرَقُّ مِنْ رَيْقِ النَّحْلِ وَهُوَ لَعَابُهُ وَ مِنْ دِينَ الْقِرَامَطَةِ» (میدانی، 1366: 316/1). ضبط «ابرق» به جای «ارق» ناشی از لغزش مصحح کتاب است و صورت صحیح مثل همان ضبط مجمع الامثال است. شایان ذکر است که مصحح در مقدمه کتاب اذعان کرده که مثل‌ها بر اساس «مجمع الامثال» میدانی، «ثمارالقلوب» ثعالبی، «فرائد الالال»، «تاج العروس» و «منتهی الارب» تصحیح گردیده است (استرآبادی، 1366: لب). رداء الشجاع، پوست مار است که در نازکی به آن مثل می‌زنند. همچنین لباس نازک و ظریف به آن تشبیه می‌شود. میرزا مهدی خان این مثل را به کار برده است تا نشان دهد که زاهدان و عابدان از زهد و عبادت دوری گزیده اند و به انجام کارهای پست روی آورده اند. زاهدان خشن پوش صاحب عمامه، ریاضت را یکسو نهاده اند و به پوشیدن لباس های ظریف و نازک همت گمارده اند: «خشن پوشان صاحب عمامه عموماً به رداء أَرَقُّ مِنْ رِدَائِ الشُّجَاعِ تردی نمودند و احسن و احسن با مفاتح هواجس واجس ابواب مفاتح مقابح گشودند» (استرآبادی، 1366: 150-149). این مثل همانند اغلب مثل‌های به کار رفته در «دره نادره» کم کاربرد است و در متون منثور فارسی مسبوق به سابقه نیست.

أَبَّ وَ قَدَحَ الْفَوْزَةَ الْمَنِيحَ (استرآبادی، 1366: 322)

این مثل از امثال کم‌کاربردی به حساب می‌آید که حتی در بسیاری از کتاب‌های مثل مشهور عرب نیز ضبط نشده است. شهیدی در ذیل این مثل توضیحاتی ارائه کرده که واضح نیست و نیازمند بازنگری است. وی می‌گوید قَدَح، از قَدَاح المیسر و منیح تیری است که نصیب ندارد و برای کسی مثل زنند که غائب بود و پس از فارغ شدن قوم آید و زیانمند بازگردد. این توضیحات از «مجمع الامثال» میدانی نقل شده است. قَدَح به معنای تیر قمار (قَدَاح المیسر) و «میسر» در معنای قمار است. قمارباز را «یاسر» گویند که ریشه آن «یسر» به معنی آسانی است و علت نامیدن قمار به «میسر» آن است که قمارباز با قمار، مال دیگران را به آسانی و بی زحمت به چنگ می‌آورد (قرشی، 1361: 263/7). این مثل به نوعی قماربازی که در میان اعراب جاهلی رایج بود، اشاره دارد. اعراب جاهلی شتری را نحر و چندین پاره می‌کردند و سپس ده یا یازده چوبه تیر (قَدَح) می‌آوردند و با آن قمار می‌زدند. هفت چوبه تیر «نصیب» داشت؛ یعنی صاحبان آن برنده یا بازنده می‌شدند و سه چوبه تیر «بی نصیب» بود؛ یعنی برد نداشت. چوبه تیری که بیشترین نصیب را داشت «قَدَح معلی» نامیده می‌شد (ضیف، 1366: 83). خداوند متعال در آیه سه سوره مائده این کار را فسق شمرده است: «حَرَمْتُ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَ لَحْمَ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ... وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسْقٌ».

«گوشت مردار، خون، گوشت خوک، آنچه به غیر نام خدا ذبح شده... و آنچه برای بت‌ها ذبح شده و آنچه با تیرهای بخت‌آزمایی قسمت کنید، همه اینها بر شما حرام شده است و تمام این اعمال فسق و گناه است». ازلام قمار (تیرهای قمار) عبارت بود از ده چوب تیر به نام‌های فذ، توأم، مسبل، ناسف، حلس، رقیب، معلی، سفیح، منیح و وغد. هفت تیر اول دارای سهم بود، به ترتیب از یک تا هفت سهم و سه تیر آخر سهمی نداشتند. چنان که در تفسیر «مجمع‌البیان» آمده است، شتری را سر می‌بریدند و بیست و هشت قسمت می‌کردند و قماربازان که ده نفر به

عدد تیرها بودند، تیرها را مخلوط می کردند و هر کس یک تیر برمی داشت. صاحب تیر «فذ» یک قسمت و صاحب تیر «توام» دو قسمت می برد تا آن که تیر «معلی» به نام او آمده بود، هفت سهم می برد. آنان که سه تیر سفیح، منیح یا رغد به دست آنها آمده بود، نه تنها چیزی نمی بردند بلکه پول شتر را هم می پرداختند (طبرسی، 1360: 244-245).

«طرفه بن عبد» در معلقه به میسر چنین اشاره می کند:

و اصفر مضبوح نظرت حواره علی النار و استودعته كف مجمد

«چه بسا تیرهای قمار را که تا زرد گردند بر آتش می نهادم. آنگاه به دست مردانی بی توفیق می دادم و خود در کنار آتش به انتظار بردن یا باختن آنان می نشستم» (آیتی، 1371: 43).

این نوع قمار جنبه مثبتی نیز داشت چتن که گاهی گوشت شتری را که برای قمار می کشتند، میان فقرا تقسیم می کردند. این کار اغلب در فصل سرما صورت می گرفت و افراد زیادی را از گرسنگی و مرگ نجات پیدا می داد. لیبید در معلقه خود در این باره می گوید:

و جزور ايسار دعوت لحتفها بمغالق متشابها أجسامها
أدعو بهن لمأقر أو مطفل بذلت لجيران الجميع لحمها

«چه بسا شتری که شایان آن بود تا بر سرش قمار شود و من به یاران خود فرمان دادم تا آن را با همان تیرهای قمار نحر کنند. آن تیرها را می خواهم تا اشتری را یا اشتری سترون را با آنها بکشم و میان همسایگان تقسیم کنم» (آیتی، 1371: 75).

بر اساس آنچه گفته شد، این مثل برای شخصی زده می شود که هنگام تقسیم شتر نحر شده، غایب باشد و پس از انجام شدن کار و فراغت قوم برسد و جوبه تیر منیح که هیچ سهم و نصیبی ندارد، مال او گردد و در نتیجه زیانمند بازگردد. این مثل را می توان معادل مثل فارسی «دست از پا درازتر بازگشتن» دانست.
أدقُّ من الدقیق (استرآبادی، 1366: 71) : سوده تر از آرد.

شهیدی در توضیح این مثل نوشته است این مثل به صورت «أدق من الطحین» دیده شد. در کتاب «المستقصی فی الامثال العرب» زمخشری، این مثل به صورت «أدق من الدقیق» نیز ذکر شده است: أدق من الدقیق ای من الطحین او شیء الدقیق (زمخشری، 1987: 117/1؛ عسکری، 1408: 443/1). بدین ترتیب، صورتی نیز که مهدی خان آورده است صحیح است.

ابطش من دوسر (استرآبادی، 1366: 642) : تازنده تر از دوسر.

شهیدی در ذیل این مثل به نقل از «مجمع الامثال» می نویسد دوسر، یکی از پنج کتیبه (لشکر) نعمان بن منذر است. نعمان پنج لشکر به نامهای الرهائن، الصنائع، الوضائع، الاشاهب و دوسر داشت. کتیبه دوسر از قبایل مختلف عرب به ویژه قبیله ربیعیه تشکیل شده بود. میدانی می نویسد دوسر از «دسر» به معنای ضربه محکم و کاری به سبب سنگینی ضربه آن مشتق شده است (میدانی، 1366: 118/1).

دهخدا می نویسد دوسر نام لشکر نعمان بن منذر، پادشاه عراق بود و قوی ترین لشکر وی از حیث حمله به دشمن بود، چنان که بدان مثل زده اند (دهخدا، 1364: ذیل دوسر). دواس یکی از روسای قبیله تغلب بن وائل بود که با لشکر خود در منطقه حنیفه اقامت می کند و در وسط آن ناحیه نخلی می کارد و آن نخل را سر یا سریه می نامد. از زمانی که

لشکر دواس در آن سرزمین سکنی گزیده اند، به دواسر مشهور شده اند (تلفیقی از نام فرمانده و نام نخلی که در حنیفه کاشته شده است) (سلیمان، 1292: 475-482).

ابغض من ریح السداب الی الحیات (استرآبادی، 1366: 642).

شهیدی در توضیح این مثل به نقل از «برهان قاطع» و «مجمع الامثال» می‌نویسد: «ناخوش تر از بوی سداب که گیاهی بدبو است و برای گریزانیدن حشرات و مار به کار می‌رود».

این مثل از جمله امثالی است که به توضیح بیشتر نیاز دارد؛ از یک طرف ارتباط میان مار و گیاه سداب باید روشن گردد و از طرف دیگر گیاه مذکور کارکرد متفاوتی در ادب فارسی دارد. سداب ها دسته ای از تیره سداییان «روتراسه» هستند و مهم ترین نوع آن سداب کوهی «روتا» است، دارای برگ‌های باریک و بسیار متعفن که برای گریزانیدن حشرات به کار می‌رود (دهخدا، 1364؛ محمد حسین خلف تبریزی، 1391: ذیل سداب). در سرزمین اعراب از این گیاه برای درمان زخم نیش انواع حشرات و مار استفاده می‌شده است. قدما معتقد بودند که همراه داشتن این گیاه سبب فراری دادن حیوانات موذی می‌شود. محمد مومن حسینی در «تحفه حکیم مؤمن» آورده است که چون این گیاه را در مکان گوسفندان و مرغان بریزند، حیوان موذی مقاربت آن موضع نکند (حسینی، 1345: 144).

در ادب فارسی مثل مشهور «مار از پونه بدش می‌آید، در لانه اش سبزی می‌شود» شبیه به مثل مذکور عربی است. با این تفاوت که در مثل فارسی پونه جای سداب را گرفته است. گیاه سداب در ادبیات فارسی کارکرد متفاوتی با ادبیات عرب دارد. در ادب فارسی گاه گیاهی دارویی است مانند پودنه که خوردن آن «دفع قوت باه و مباشرت مردان و اسقاط حمل زنان می‌کند» (حسینی، 1345: 144).

تیغ سداب رنگ تو آمد سداب طبع کز وی رحم فشرده شد ایام فتنه زای

(اخسیکتی، 1389: 309)

و گاه برای نشان دادن رنگ سبزی به کار می‌رود:

تا بر بساط مرکز خاکی ز روی طبع زردی ز زعفران نشود سبزی از سداب

(انوری، 1372: 171)

و همچنین برای دفع جادو و سحر به کار رفته است:

بفرمود کارند لختی سداب بر آن اژدها زد چو بر آتش آب

(نظامی، 1380: 1021)

اخلی من جوف حمار (استرآبادی، 1366: 350).

شهیدی به نقل از «مجمع الامثال» نوشته است: «جوف الحمار نام بیابانی بود که مردی عادی در آن سکونت داشت و به راه کفر رفت و سرزمین آباد او ویران شد».

شهیدی بسیار مختصر به ریشه این مثل پرداخته است در حالی که دریافت معنی این مثل مستلزم توضیحات بیشتری است. «جوف الحمار نام سرزمینی پرآب و علف و سرسبز است که حمار بن مؤیلع از آنجا بود و گفته‌اند که حمار بن مؤیلع مردی بود از قوم عاد که در بیابانی پرآب و درخت زندگی می‌کرد. هنگامی که فرزندانش برای شکار بیرون می‌روند، در اثر صاعقه هلاک می‌شوند. حمار کفر پیشه می‌گیرد و می‌گوید من خداوندی را که این بلا را بر سر فرزندانم آورد، نمی‌پرستم. قومش را نیز به کفر دعوت می‌کند. خداوند او را به سزای اعمالش می‌رساند و بیابان را نیز

نابود می‌کند. عرب به این بیابان در خرابی و خالی بودن مثل می‌زند: اُخْرَبُ مِنْ جَوْفِ حِمَارٍ وَ اِخْلَى مِنْ جَوْفِ حِمَارٍ. در شعر آمده است:

وَ بِشَوْمِ الْبُعْيِ وَ الْعَشْمِ قَدِيمًا مَا خَلَا جَوْفٌ وَ لَمْ يَبِقِ حِمَارٌ

و گروهی نیز آورده‌اند که حمار در این مثل نام شخص خاصی نیست بلکه مراد الاغ است که وقتی شکاری می‌کند، نمی‌تواند از احشای آن بهره‌ای ببرد و گروهی نیز بر این عقیده‌اند که وقتی الاغی صید می‌شود، چیز مفیدی در شکمش وجود ندارد و جوف حمار نزد اعراب به منزله بیابان بی‌آب و علفی است که برای هیچ احدی خیر و نفعی ندارد. مانند شعر امرؤ القیس: وَ وَادٍ كَجَوْفِ الْعَيْرِ فَقِرَّ قَطْعَتُهُ» (میدانی، 1366: 257/1).

ارْبِعُ كَجَمَادِ الْبُوسِ (استرآبادی، 1366: 275)

این مثل در بخش «در بیان تسخیر هرات نزهت قرین و قلع افاغنه ابدالی از آن سرزمین» به کار رفته است و مصحح با عنایت به نسخ مغشوش دچار اشتباه و خطا گردیده است: «و زمانه از تیغ هلالی پادشاه بر اعدا، هلال شهر اربیع کجماد البوس آشکارا کرد» (استرآبادی، 1366: 275).

مصحح در پاورقی کتاب می‌نویسد این جمله در نسخ مغلوط و مشوش است: «یو، اربیع کجمادی البوس به تشدید نون. ط، کجاوی البوس، و تصحیح قیاسی است و جماد، سال بی‌باران است».

این مثل به صورت «شهر اربیع کجماد البوس» در کتاب‌های مختلف ضبط شده است و با عنایت به این که مهدی خان استرآبادی عین امثال را در متن دره به کار می‌برد، جمله صحیح و پیشنهادی به صورت زیر است: «و زمانه از تیغ هلالی پادشاه بر اعدا، هلال شهر اربیع کجماد البوس آشکارا کرد».

میرزا مهدی خان می‌خواهد به مخاطبان القا کند که نادرشاه با تسخیر هرات هلال «شهر اربیع کجماد البوس» را به دشمنانش آشکارا کرد؛ یعنی دشمنانش را در هر حالتی بدبخت و نگونسار خواهد کرد و آنها از وضع و حالشان گلایه و شکایت خواهند کرد.

این مثل در مجمع الامثال به صورت زیر ثبت شده است: «شَهْرًا رَّبِيعِ كَجَمَادِي الْبُوسِ». عبارته عبارتست از: «جمادى عن الشتاء و جمود الماء فيه. يضرب لمن يشكو حاله في جميع الأوقات أخصب أم أجذب» (میدانی، 1366: 386/1).

جمادی نام ماه پنجم و ششم از ماه‌های قمری و برابر با زمستان است و جمادی اولی برای ماه پنجم و جمادی الآخره برای ماه ششم اطلاق می‌شود. وجه تسمیه دو ماه مذکور به جمادی به سبب این است که این دو ماه در فصل سرما و یخبندان قرار گرفته‌اند. مثل «شهر اربیع کجمادی البوس» درباره شخصی به کار می‌رود که در همه حال، خشکسالی و فراوانی، از وضعیتش شکایت می‌کند (مصطفی و همکاران، 1426: ذیل جمادی).

کاربرد این مثل در متون نثر فارسی همچون اغلب امثال به کار رفته در دره نادره مسبوق به سابقه نیست.

اعذب من ماء مَرَبٍ (استرآبادی، 1366: 533) : گواراتر از آب مَرَب.

شهیدی در توضیح این مثل می‌نویسد مثلی به این صورت در کتب امثال ضبط نشده است و احتمالاً اعذب من ماء البارق باشد و بارق در معنای ابری است که در آن برق باشد. همچنین حدس زده‌اند که شاید مَرَب نام بندی باشد که بلقیس بنا کرد و سبب آبادانی‌های بسیار شد. پس از مرگ بلقیس قومش طغیان کرد و خدای تعالی موش‌هایی بزرگ را بر آن بند مسلط کرد تا آن را سوراخ کردند و آب به شهرهای آنان افتاد و سراها و بستان‌های آنان را ویران ساخت (ر.ک. استرآبادی، 1366: 771).

این مثل هرچند در کتب مشهور امثال از قبیل «مجمع الامثال» میدانی، «المستقصى فی الامثال» زمخشری و... ضبط نشده ولی در برخی کتاب‌ها از جمله در «ثمار القلوب» ابومنصور ثعالبی وارد شده است (ر.ک. ثعالبی، 1424: 560/1).

شهر مأرب در سبأ یمن قرار دارد و مسافت میان آن تا صنعاء سه روز راه است. این سرزمین به این دلیل به این اسم نامیده شده که محل سکونت فرزندان سبأ بن یثجُب بن یعرب بن قحطان بود و به این دلیل سبأ گفته شد که وی نخستین پادشاه عرب بود که مردم را به اسارت گرفت و اسرا را وارد یمن نمود. برخی مورخان گفته‌اند که او شهر سبأ و «سد مأرب» را بنا نهاد و هنگامی که سیل عِرم، سد مأرب را ویران ساخت، مردم این منطقه در سرزمین‌های دیگر پراکنده شده و هر دسته‌ای به سمتی رفتند و عرب، پراکندگی آنها را ضرب‌المثل قرار کرده است: ذَهَبَ الْقَوْمُ آيِدَى سَبَأًا: مردم چون قوم سبأ پراکنده شدند (ر.ک. حموی، 1397: 37/5-34).

برخی گفته‌اند مردم سرزمین مأرب در نقاط حساس، سدهای زیادی ساخته بودند که از همه مهمتر «سد مأرب» بود و مجاری مختلف در آن ایجاد کرده بودند که در اثر آن باغ‌های زیبا و کشتزارهای پربرکت در دو طرف مسیر رودخانه ایجاد شده بود (مکارم شیرازی و همکاران، 1374: 67/18) و آب آن به عذوبت و گوارایی شهره عام و خاص شده بود و اعراب بدان مثل زده‌اند.

قال جَابِر بن رَالان فِي وَصْفِهِ:

ایا لهف نفسي كلما التحت لوحه	علی شَهْوَه من ماء أحواض مأرب
بقایا نظاف أودع العنیم صفوها	مصقله الأرجاء زرق الجوانب
	(ثعالبی، 1424: 560/1)

همچنین گفته‌اند که مأرب اسم قصری است و به ابیات زیر استناد کرده‌اند:

أما تری مأربا ما كان أحصنه	و ما حوالیه من سور وبنیان
ظل العبادي يسقى فوق قلته	و لم يهب ريب دهر جدّ خوان
حتى تناوله من بعد ما هجعوا	یرقی إلیه علی أسباب کنان
	(حموی، 1397: 38/5).

أخيبٌ من حنين (استرآبادی، 1366: 514) : ناامیدتر از حنین.

شهیدی در توضیح این مثل به نقل از مجمع‌الامثال میدانی می‌نویسد حنین کودکی بود که او را نزد هاشم بن مناف آوردند که هاشم پدر اوست و چون علامتی را که بایست همراه نداشت او را نپذیرفت.

درباره منشا مثل اختلاف نظر وجود دارد. این مثل، مثل «رَجَعَ بِحُقَى حنين» را به ذهن متبادر می‌کند. الشَّرْقِي بن قطامي نقل می‌کند که حنین از قوم قریش بود و اصل مثل این است که هاشم بن عبد مناف مردی کنیرالسفر و تاجر بود و زنان زیادی را به عقد خود درمی‌آورد. به خانواده خود سفارش کرده بود که هر وقت فرزندی با نشانه‌های مشخص آوردند که از آن هاشم است، او را قبول کنند و علامت قبولشان این بود که به تن او لباس و به پای او کفش بپوشانند. هاشم پس از گذشت زمانی با زنی از قبایل یمن ازدواج می‌کند و سپس از آنجا می‌رود. از هاشم فرزندی به دنیا می‌آید که پدربزرگش مادری‌اش نام او را حنین می‌گذارد. مردی حنین را با خود نزد خانواده هاشم می‌برد و به آنها می‌گوید که این پسر هاشم است. خانواده هاشم علامت مشخص را از وی طلب می‌کنند ولی چون نمی‌یابند، حنین را نمی‌پذیرند. حنین نا امید و مایوس نزد قوم خود بازمی‌گردد و آنان با مشاهده وی می‌گویند با کفش‌های خودش برگشت (جاء

بِخُفِّ حُنَيْنٍ؛ یعنی کفش‌هایی را که هاشم به خانواده خود سپرده بود تا به فرزندش بدهند، نتوانست بپوشد و دست خالی و ناامید بازگشت.

همچنین نقل کرده‌اند که حنین نام مردی از دومه کوفه بود. قومی از اهل کوفه وی را به صحرا فراخواندند تا برایشان آواز بخواند. حنین اجابت کرد و همراه آنان به صحرا رفت و زمانی که مست شد، لباس‌هایش را از او گرفتند و او را عریان رها کردند. وقتی حنین به قبیله خود بازگشت با مشاهده او در این حالت گفتند: جاء حنین بِخُفِّیهِ و سپس گفتند: اُخِيبُ مِنْ حُنَيْنٍ و حنین مظهر ناامیدی و زیانکاری گردید (میدانی، 1366: 256/1).

الطف من ماء المفاصل (استرآبادی، 1366: 89). لطیف‌تر از آب که از میان دو کوه درآید.

شهیدی می‌نویسد: جمله اول به صورت «عذب من ماء المفاصل» در «مجمع الامثال» میدانی ثبت شده است. این مثل در «ثمار القلوب» ثعالبی و «المستقصی فی الامثال العرب» زمخشری به صورت «اصفی من ماء مفاصل» ضبط شده است و به نظر می‌رسد که مولف دره نیز همین صورت اخیر را در متن کتاب به کار برده باشد و آوردن «الطف» به جای «اصفی» ناشی از خطای کاتبان یا مصحح باشد، زیرا در اغلب موارد میرزا مهدی خان استرآبادی عین مثل را در متن کتاب به کار برده است.

در این مثل برای مفصل دو معنای متفاوت ذکر کرده‌اند؛ گروهی برآنند که مفصل در معنای میان کوه به کار رفته است و گروهی بر این عقیده‌اند که منظور از مفصل آب، محل اتصال استخوان‌هاست که در نهایت صافی و زلالی است و خمر را بدان تشبیه کرده‌اند:

وَمَا قَرَفَ مِنْ أُذْرُعَاتِ كَأَنَّهَا إِذَا نَزَلَتْ مِنْ دَنَهَا مَاءَ مَفْصَلٍ

(ثعالبی، 1424: 561/1؛ زمخشری، 1987: 21/1).

نتیجه

«دره نادره» از مهم‌ترین آثار میرزا مهدی خان منشی به شمار می‌آید که دربارهٔ رخدادهای زمان نادرشاه به نثر مصنوع و متکلف نوشته شده است. استرآبادی در پرداخت این کتاب از واژه‌ها و ترکیبات دشوار تازی و پارسی، آیات، احادیث، امثال و اشعار عرب و صنایع لفظی و معنوی بهره برده است. امثال عربی یکی از ارکان اصلی دره نادره به حساب می‌آید. بر این اساس، بررسی آن‌ها چه از نظر معنی و چه از نظر ریشه و کاربرد، در درک دقیق‌تر و صحیح‌تر مطالب کتاب کاملاً مؤثر خواهد بود. شهیدی در تصحیح و توضیح پاره‌ای از امثال دچار خطا شده است و همچنین از توضیح تبیین چند مثل دشوار و کم‌کاربرد صرف نظر کرده است که شاید به سبب کمی دقت و کمبود منابع او در ثبت و توضیح دقیق و کافی امثال بوده است. این موضوع اشکالاتی را نیز در دریافت معنی متن «دره نادره» پدید آورده است. بر اساس آنچه گفته شد متن دره نادره به ویژه امثال عربی آن، نیازمند تصحیح جدید به شکل علمی و انتقادی است.

منابع

- 1- قرآن کریم.
- 2- استرآبادی، مهدی خان. (1366). دره نادره. تصحیح سید جعفر شهیدی. تهران: علمی و فرهنگی.
- 3- انوری، علی بن محمد. (1372). دیوان انوری. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. تهران: علمی و فرهنگی.
- 4- اخسیکتی، اثیرالدین. (1389). دیوان اثیرالدین اخسیکتی. تصحیح رکن‌الدین همایون‌فرخ. تهران: اساطیر.

- 5- آیتی، عبدالحمید. (1371). شرح و ترجمه معلقات سبع. تهران: سروش.
- 6- پروین، نادر. (1383). میرزا مهدی خان استرآبادی و تاریخ جهانگشای نادری. کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. آذر و دی: 78-82.
- 7- ثعالبی، عبدالملک بن محمد. (1424). ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب. بیروت: مکتب العصریه.
- 8- حسینی، محمد مومن. (1345). تحفه حکیم مومن. تهران: کتابفروشی مصطفوی.
- 9- دهخدا، علی اکبر. (1364). لغت نامه. تهران: چاپخانه مجلس و دانشگاه تهران.
- 10- زمخشری، محمود. (1987م). المستقصى فی امثال العرب. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- 11- سلیمان، الدخیل. (1292). بقایا بنی تغلب. لغه العرب، ش 33. اسفند: 475-482.
- 12- شعبانی، رضا. (1369). تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه. تهران: نوین.
- 13- صفای، ذبیح الله. (1364). تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوس.
- 14- ضیف، شوقی. (1364). تاریخ ادب عربی عصر جاهلی. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. تهران: امیرکبیر.
- 15- طبرسی، فضل بن حسن. (1360). تفسیر مجمع البیان. ترجمه گروهی از مترجمان. تهران: فراهانی.
- 16- عسکری، ابو هلال. (1408). جمهره الأمثال. تحقیق احمد عبد السلام و محمد سعید بن بسیونی. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- 17- قرشی، سید علی اکبر. (1361). قاموس قرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- 18- محمد حسین خلف تبریزی. (1391). برهان قاطع. تصحیح محمد معین. تهران: امیرکبیر.
- 19- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران. (1374). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- 20- مصطفی، ابراهیم و همکاران. (1426). معجم الوسیط. تهران: موسسه الصادق للطباعه و النشر.
- 21- میدانی، احمد بن محمد. (1366). مجمع الامثال. مشهد: معاونیه الثقافیه للآستانه الرضویه المقدسه.
- 22- نظامی، الیاس بن یوسف. (1380). خمسه. زیر نظر برتلس. تهران: ققنوس.
- 23- یاقوت حموی، شهاب الدین أبو عبدالله. (1397). معجم البلدان. بیروت: دار صادر.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی